



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵ / آبان / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۱۸ ربیع الاول ۱۴۴۱

موضوع جزئی: استمرار نهی پس از مخالفت با آن - وجه پنجم - حق در مسئله

جلسه: ۲۳

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در استمرار و بقاء نهی بعد از مخالفت با آن بود و اینکه به چه وجه و دلایلی بعد از آنکه با نهی مخالفت شد همچنان نهی باقی است و به عنوان یک تکلیف گریبان مکلف را می‌گیرد (به خلاف امر که بعد از امتثال و حتی المخالفه تکلیف باقی نیست) تا کنون چهار وجه برای استمرار نهی بعد از مخالف از محقق خراسانی، محقق نایینی، صاحب منتقى الاصول و محقق اصفهانی ذکر شد.

وجه پنجم (کلام محقق بروجردی)

ایشان با اتکاء به دو مقدمه راه مورد نظر خودشان را بیان می‌کند.

مقدمه اول: نواهی مانند اوامر متعلق به طبایع شده‌اند. همانطوری که امر متعلق به وجود الطبیعه شده است نهی نیز متعلق به وجود الطبیعه است، منتهی امر، بعث اعتباری به وجود طبیعت است ولی نهی عبارت از زجر اعتباری از وجود طبیعت است. این مطلبی است که ما نیز قبول کردیم لذا برخلاف محقق خراسانی و بعضی از اتباع و شاگردان ایشان که نهی را به معنای طلب التکرار می‌دانند، محقق بروجردی معتقد است نهی عبارت است از زجر از وجود طبیعت. یعنی وقتی مولا نهی می‌کند، در واقع می‌خواهد یک ممنوعیت و یک انزجاری در افق نفس مکلف شکل بگیرد که اساساً به سوی منهی عنه نرود، تحریکش کند برای محقق نکردن طبیعت در خارج.

مقدمه دوم: در اوامر اگر یک فرد از مأمور به تحقق پیدا کند امر امتثال و ساقط می‌شود به خلاف نواهی. در نواهی همه وجودات طبیعت باید ترک شوند تا نهی امتثال شود. این مطلب را در فرق بین کیفیت امتثال امر و نهی بحث کردیم و ریشه آن هم معلوم شد که یک امر عقلایی و عرفی است. عرف و عقلاء امتثال امر را در تحقق یک فرد از افراد طبیعت می‌دانند و امتثال نهی را در ترک جمیع افراد طبیعت. دلیل این مطلب این است که عقلاء می‌بینند غرض و مقصود مولا جز با ترک همه افراد تحقق پیدا نمی‌کند. این مطلب را قبلاً نیز گفتیم، حال نکته‌ای که اینجا در واقع برای بیان وجه استمرار نهی بعد از مخالفت لازم است توضیح و بسط دهیم مسئله اطاعت و عصیان در اوامر و نواهی است.

اطاعت عبارت است از موافقت مآتی به با مأمور به، وقتی کسی با یک تکلیف الزامی مثل امر موافقت می‌کند، یعنی اتیان می‌کند به چیزی که دستور داده شده است، همان‌گونه که آمر از او خواسته است، موافقت مآتی به با مأمور به و لزوم اطاعت و موافقت مآتی به با مأمور به نیز حکم عقل است. عقل است که حکم به لزوم امتثال می‌کند و اگر این موافقت از نظر عقل حاصل شد عبد مطیع و ممتثل محسوب می‌شود. حال اطاعت در امر چگونه است؟

اگر امر به خواندن نماز ظهر و عصر در یک فاصله‌ای شود یا نه اصلاً فاصله‌ای نباشد یک واجب مضیق باشد مثل روز، وقتی امر به خواندن نماز ظهر و عصر می‌شود و شخصی در این محدوده یا اول وقت یا وسط وقت یا آخر وقت نماز ظهر و عصر را می‌خواند (که یک فرد و یک وجود از وجودات طبیعت نماز ظهر و طبیعت نماز عصر است) یعنی نماز را خواند و یک فرد را اتیان کرد و این فرد هیچ کمبودی نداشت و مطابق با همان چارچوبی بود که مولا تعیین کرده است، از نظر عقل وجهی برای بقاء امر به نماز ظهر و عصر نیست. عقل می‌گوید: این مآتی به با آن مأمور به موافق است و غرض مولا با این عمل تأمین شده است. درست است که یک فرد از افراد طبیعت ظهر و عصر اتیان شده است اما امر فقط به صرف وجود نماز ظهر و عصر بود و بیشتر از این نبود. خدا صرف الوجود را با آن حدود و قیودش خواسته بود و این صرف الوجود در اول وقت یا وسط وقت اتیان شد و لذا دیگر وجهی برای استمرار امر و بقاء تکلیف وجود ندارد.

می‌آییم سراغ عصیان امر؛ فرض کنید امر شده به همین نماز ظهر و عصر در این فاصله زمانی، چون فرق نمی‌کند موسع باشد یا مضیق، کسی از اول ظهر تا غروب نماز نمی‌خواند و به آنچه امر شده عمل نمی‌کند، اینجا بعد از پایان وقت دلیلی برای بقاء امر وجود ندارد، زیرا وقتی زمان معین تمام شد دیگر امکان اتیان مأمور به نیست، وقتی خدا از مکلف خواسته نماز را در این محدوده زمانی بخواند، آیا با پایان این زمان دیگر اصلاً می‌توانیم بگوییم امر به نماز ظهر و عصر فی زمان کذا باقی است؟ اصلاً امکانش وجود دارد؟ اصلاً امکان ندارد، بله مسئله قضا یک بحث دیگر است، اینکه خارج از وقت باید بخواند یا خیر بحث دیگری است که باید ببینیم که قضا تابع اداء است یا خیر، آیا همان امر اقتضاء می‌کند که مکلف نماز را در خارج از وقت بخواند یا خیر؟ که این یک بحث دیگر است. پس سقوط تکلیف با عصیان کاری به عقل ندارد، همین که زمان گذشت دیگر اصلاً موضوع امر از بین می‌رود. به عبارت دیگر تحقق مأمور به در خارج از این وقت و ایجاد آن در خارج در یک زمان دیگر، خود به خود جلوی باقی بودن تکلیف را می‌گیرد.

پس در باب اوامر، مسئله اطاعت و اینکه آیا اطاعت مسقط تکلیف است یا خیر را عقل معلوم می‌کند، اما اینکه عصیان موجب تسقیط است یا نه دیگر ربطی به عقل ندارد، اصلاً موضوع برای بقاء تکلیف از بین می‌رود، آن تکلیفی که مثلاً متوجه عبد شده بود که تا مثلاً شب حتماً این وسایل را بخر چون شب مهمان داریم و وقتی شب شد این عبد هنوز چیزی نخریده، آیا اینجا وجهی برای بقاء تکلیف وجود دارد؟ (برای تقریب به ذهن بیان می‌کنم) اینجا دیگر جایی برای استمرار و بقاء تکلیف نیست، زیرا دیگر اتیان به مأمور به در آن زمان ممتنع است. زیرا آن زمان گذشته و امکان اینکه عبد به مأمور به اتیان کند دیگر وجود ندارد.

پس در باب اوامر معلوم شد که اطاعت و عصیان چگونه است، عقل می‌بیند اگر یک وجود از وجودات این طبیعت محقق شود اطاعت صدق می‌کند، لذا امر ساقط می‌شود و امتثال صدق می‌کند، ولی در باب عصیان وقتی می‌بینیم این تکلیف زمانش گذشت و دیگر امکان اتیان نیست، خودبخود این تکلیف ساقط می‌شود، اگر این فرد را نیاورد، این تکلیف ساقط می‌شود. وقتی این زمان منقضی شد دیگر امکان اتیان نیست، پس در ناحیه عصیان اینطور نیست که از نظر عقل عصیان مسقط تکلیف باشد، چنانچه عقل اطاعت را مسقط تکلیف می‌دانست، نه اینجا وقتی زمان می‌گذرد و تحقق مأمور به ممتنع می‌شود، خودش مانع بقاء امر و تکلیف است.

سوال:

استاد: به چه دلیل ساقط می‌شود؟ چه کسی می‌گوید که اگر شما مأمور به را اتیان کردید تکلیف ساقط می‌شود، بالاخره عقل است همانطور که عقل به لزوم امتثال حکم می‌کند این را هم می‌بیند، چون عقل به جزییات کاری ندارد و مدرک جزییات نیست، عقل موافقت مآتی به با مأمور به را امتثال حساب می‌کند، حال این تطبیقش بر جزییات کار ذهن است در حیطة ادراک جزییات عقل یک ملاک داده که با آن ملاک این می‌شود ممتثل، لذا عقل است که حکم به سقوط تکلیف می‌کند.

اطاعت و عصیان در نواهی

اما در مورد نواهی آنچه که از آن نهی شده است طبیعت است، یعنی زجر از طبیعت. بحث این است که آیا زجر متعلق شده است به تمام افراد این طبیعت، به این معنا که زجرها نیز متعدد باشد که این همان انحلال است که دیگران گفتند؟ طبق نظر ایشان این زجر واحد است اما متعلق این زجر واحد، افراد متعدد است. لذا می‌تواند موافقت و مخالفت‌های متعدد داشته باشد. پس اگر نهی از شرب خمر شده است معنایش این است که از طبیعت شرب خمر منع کرده‌اند و این نهی منع از همه وجودات این طبیعت است. تکلیف هم یکی است انحلالی نیز در کار نیست تکالیف متعدد نداریم. حال فرض کنید مکلف در معرض ارتکاب یک فرد از شرب خمر قرار می‌گیرد، اگر مکلف امتناع کند و این کار را انجام ندهد ببینیم آیا اینجا با یک بار انجام ندادن، با زجر از یک وجود از وجودات طبیعت شرب خمر، تکلیف ساقط می‌شود یا خیر؟ به چه دلیل تکلیف ساقط شود؟ آیا عقل می‌تواند بگوید که تو یک بار ترک شرب خمر کردی و آن «لا تشرب الخمر» کنار می‌رود؟ آیا ترک یک بار شرب خمر محصل غرض مولا است؟ قطعاً اینطور نیست، غرض چه زمانی تأمین می‌شود؟ غرض وقتی تأمین می‌شود که هیچ فردی از افراد این طبیعت تحقق پیدا نکند، حال فرض کنید افراد و مصادیق شرب خمر هزار مورد است، این عبد در معرض پانصد موردش بوده و مخالفت کرده و انجام داده است ولی هنوز موارد دیگری در آینده وجود دارد که این عبد در معرض آن‌ها قرار می‌گیرد. درست است که آن پانصد مورد اول مخالفت شده است اما چون هنوز همه غرض مولا حاصل نشده است، نسبت به این پانصد مورد باقی مانده تکلیف ساقط نمی‌شود. چرا ساقط شود؟ مولا می‌خواست این طبیعت تحقق پیدا نکند، نهی عبارت است از زجر عن وجود الطبیعه، وقتی حتی یک فرد را بتواند موجود کند با توجه اینکه قدرت ایجاد آن فرد را دارد، پس تکلیف هنوز متوجه او است.

فرق وجه پنجم با وجه سوم و چهارم

کأنه اساس و پایه استدلال و بیان آن دو وجه مبتنی بر انحلال بود، یعنی یک زجر که به طبیعت متعلق شده است، به عدد افراد و مصادیق آن طبیعت انحلال پیدا می‌کند، زجر در حقیقت دارای مصادیق و افراد متعدد است. اما ایشان می‌گوید: ما یک تکلیف بیشتر نداریم و انحلال در کار نیست، اما همین زجر واحد عن الطبیعه با بیانی که گفتیم، تکالیف، مخالفت‌ها و موافقت‌های متعدد داشته باشد. یک تکلیف است ولی مخالفت و موافقت‌های متعدد داشته باشد به اعتبار افراد یک تکلیف به اعتبار هر فردی یک موافقت و یک مخالفت داشته باشد. دقت کنید در این راه حل اصلاً انحلال وجود ندارد.

این مثل نهی پدر از استعمال دخانیات توسط فرزند است، پدری به فرزندش می‌گوید: «لا تشرب التتن» سیگار نکش، این نهی یک نهی است، نهی‌های متعدد نیست. چه زمانی این نهی غرضش حاصل می‌شود؟ زمانی که به هیچ وجه فرزند شرب تتن نکند، این یک تکلیف است، اما موافقت‌ها و مخالفت‌های متعدد دارد، انحلال نیز نیست، زیرا نمی‌گوییم چند تکلیف است بلکه یک تکلیف است،

زجر عن طبیعت شرب التتن، اما موافقت و مخالفت‌های متعددی برایش تصویر می‌شود. اگر فرض کنید این فرزند در برخی از موارد به این تکلیف عمل کند باز نهی باقی است. اگر در برخی از موارد این فرزند با نهی مخالفت کند چون آن غرض اصلی هنوز به نحو کامل تأمین نشده است هنوز باقی است. پس بنابراین این نهی و تکلیف هنوز باقی و مستمر است. لذا فرزند نمی‌تواند بگوید امروز دوستم به من تعارف کرد من به خاطر نهی پدر نکشیدم پس تکلیف ساقط شد و فردا این کار را می‌کنم، خیر آن نهی هنوز باقی است، درست است که یک تکلیف بوده ولی مخالفت و موافقت‌های متعددی به اعتبار افراد و مصادیقش دارد. یعنی اگر فرزند یک بار شرب تتن را انجام داد و بر خلاف نهی پدر سیگار کشید، برای بار دوم نیز هنوز نهی باقی است زیرا غرض با آن یک بار مخالفت حاصل نمی‌شود و این غرض باقی است و لذا در هر موردی این غرض باید حاصل شود.^۱

سوال:

استاد: در آن مورد محدودیت ندارد آن یک طبیعت است، «و بالوالدین احسانا» مولا امر می‌کند به احسان به والدین. در واقع طبیعت احسان به والدین غرضی در پی آن است که مولا در واقع کأنه امر کرده است به احسان به والدین فی کل زمان و مکان. درست است که آن امر قید کل زمان و مکان را ندارد ولی قرائن روشنی دارد که این امر عام و مطلق است. ما یک وقت اطلاق و عموم را از امر به دست می‌آوریم که در اینصورت روشن است که با یک بار امتثال ساقط نمی‌شود مثل «اعبد الله» خدا را عبادت کنید، این امر اطلاقش اقتضاء می‌کند که همواره باید اطاعت خدا بشود نه اینکه یک بار اطاعت خدا را بکنید و بعد رها کنید. اینجا در واقع یک قرائنی وجود دارد یا ظاهره یا غیر ظاهره که قهرا این امر یک امری است که تکرار از آن فهمیده می‌شود در حالیکه موضوع بحث ما در آن اوامری است که قرینه بر تکرار در آن نیست و الا اگر تکرار باشد از موضوع بحث خارج است.

حق در مسئله

امام خمینی یک اشکال جزئی به این بیان محقق بروجردی دارند، ایشان می‌فرمایند: درست است که محقق بروجردی فرموده که عرف این را می‌فهمد اما مهم این است که سرش چیست؟ بعد خود ایشان می‌فرمایند در این موارد اولی این است که ما متشبهت به فهم عرف شویم ولو سرش را ندانیم. عرف اینطور است که در مورد عصیان نهی می‌گوید: جز با ترک همه افراد این تحقق پیدا نمی‌کند لذا همانطور که در پاسخ به این سؤال که چرا امتثال نهی به ترک همه افراد است آن را به عرف احاله دادند اینجا در استمرار نهی بعد از مخالفت نیز این را به عرف استناد می‌دهند.

با توجه به اینکه به چهار وجه قبلی اشکال شد، به نظر می‌رسد همانطور که بعضی از بزرگان فرمودند این وجه یک وجه قابل قبولی برای استمرار و بقاء تکلیف بعد از مخالفت است.

بحث جلسه آینده

بحث اجتماع امر و نهی

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ لمحات الاصول، ص ۱۷۰ و ۱۷۱. نهاية الاصول